



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: موافقت التزامیه
موضوع جزئی: وجوب موافقت التزامیه - مقام ثبوت - کلام امام خمینی
سال پانزدهم
تاریخ: ۹ آبان ۱۴۰۲
مصادف با: ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۴۵
جلسه: ۲۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

وجوب موافقت التزامیه

در مورد موافقت التزامیه مطالبی به عنوان مقدمه و به منظور روشن تر شدن بحث ذکر شد. اکنون نوبت بحث از خود وجوب موافقت التزامیه است.

۱. مقام ثبوت

شیخ انصاری و محقق خراسانی که به این مسئله پرداخته‌اند بین مقام ثبوت و مقام اثبات تفکیک نکردند. یکسره سراغ ادله رفته‌اند که آیا ما دلیلی بر وجوب موافقت التزامیه داریم یا نداریم. اما امام خمینی ابتدائاً بحث را در مقام ثبوت مطرح کردند و این به نظر مطلب مهمی است.

منظور از مقام ثبوت، امکان تعلق وجوب به موافقت التزامیه است. حال اینکه ما این وجوب را عقلی بدانیم یا شرعی، خیلی تأثیری ندارد زیرا ما گفتیم اگر وجوب موافقت التزامیه پذیرفته شود یک وجوب عقلی است. هر چند از کلمات برخی به دست می‌آید که مسئله را از منظر وجوب شرعی بررسی کردند. به هر حال عمده این است که معلوم شود که آیا اساساً امکان وجوب موافقت التزامیه وجود دارد یا خیر؟ یا عقل ما حکم به لزوم این موافقت کند یا شارع امر به لزوم موافقت التزامیه بکند.

کلام امام خمینی

امام خمینی^۱ ابتدائاً بحث را در مقام ثبوت مطرح کردند و البته ادعا کردند که اساساً موافقت التزامیه نمی‌تواند متعلق وجوب واقع شود. امکان تعلق وجوب به موافقت قلبی، التزام قلبی، تسلیم قلبی وجود ندارد. چرا؟ ایشان می‌گویند معنا ندارد که ما بگوییم موافقت التزامیه واجب شده است؛ اصلاً وجوب نمی‌تواند به آن متعلق شود.

ایشان یک بحث مفصلی مطرح کردند که می‌توان آن را به طور خلاصه در سه قسمت می‌توانیم بیان کرد.

۱. مقدماتی که ایشان بیان کردند.

۲. توضیح این مدعا و دلیل بر این مدعا.

۳. پاسخ به سه اشکالی که اینجا می‌تواند مطرح شود.

قسمت اول: مقدمات

مقدمه اول

^۱ انوارالهدایه، ج ۱، ص ۱۴۱.

در مقدمه اول اشاره‌ای به اقسام اصول اعتقادی و فروع شرعی می‌کنند. می‌گویند اصول اعتقادی بر چند قسم هستند یک قسم از آنها ثابتة بالبرهان القطعی، قسم دیگر ثابتة بضرورة الدین او المذهب؛ قسم سوم ثابتة بالنص او التواتر و قسم چهارم قد يحصل منها العلم او الاطمئنان، یعنی آن روایاتی که مفید علم یا اطمینان است. پس اصول اعتقادی گاهی با برهان قطعی ثابت می‌شود و گاهی با بدهت و ضرورتی که در دین یا مذهب است، یعنی یک امر آتقدر آشکار است که نیاز به دلیل ندارد. گاهی با نص قرآن یا روایت متواتر و گاهی با خبر واحدی که مفید علم یا اطمینان است یا خبر مستفیض، ثابت می‌شود.

فروع شرعی نیز چند قسمند: یک قسم با عقل ثابت می‌شوند؛ یک قسم به ضرورت دین ثابت می‌شوند؛ یک قسم به ضرورت مذهب ثابت می‌شوند و یک قسم با خبر متواتر یا نص یا اجماع و سرانجام قسمی که با ادله اجتهادی یا فقهاتی ثابت می‌شود، مثل اینکه یک خبر واحد یا اصل عملی برای ما یک حکم شرعی را ثابت می‌کند.

مقدمه دوم

به طور کلی اوصاف قلبی انسان تابع مبادی خاص خودش است و اگر آن مبادی و مقدمات محقق شود آن حالات نفسانی در انسان پدید می‌آید، مثلا حالت خشوع، حالت خوف، اگر در نفس انسان تحقق پیدا کند این تابع یک سری علل و اسباب خاص خودش است، مثلا فرض کنید اگر یک حیوان درنده‌ای وارد این اتاق شود به عنوان یک سبب خارجی و در نفس من نیز آن تصور و تصدیق خاص شکل بگیرد من حالت خوف پیدا می‌کنم. معنای این سخن این است که اگر اسباب و مبادی حاصل شدند تحقق اوصاف و حالات قلبی دیگر تابع اراده و اختیار انسان نیست، بلکه خود به خود پدید می‌آید و بدون اراده و اختیار این حالات در انسان شکل می‌گیرد، اینطور نیست که اینها حاصل شود و آن وقت انسان اراده کند که خائف باشد یا اراده نکند که خائف باشد، بلکه اتوماتیک وار وقتی آن اسباب حاصل می‌شود این حالات قلبی به دنبالش محقق می‌شود. اما افعال اختیاری اینطور نیست؛ مثلا می‌خواهیم از این کلاس بیرون برویم، مبادی تصویری و تصدیقیه این فعل باید محقق شود بعد تازه انسان اراده کند، آن مبادی که حاصل شد، تصور فعل و تصور فائده و تصدیق به فائده و حصول شوق و رسیدن این شوق به مرحله مؤکد بودن انسان را از جا بلند می‌کند که از این اتاق بیرون رود. اراده یا شوق مؤکد است یا بعد از آن؛ شوق مؤکد پدید می‌آید؛ تا انسان اراده نکند هیچ فعل اختیاری از انسان سر نمی‌زند به خلاف افعال قلبی و جوانحی.

مقدمه سوم

التزام قلبی، پذیرش قلبی، تسلیم قلبی، اینها مربوط به اوصاف قلبی انسان هستند. همانطور که خوف و رجا، رضاع و خضوع و خشوع حالات قلبی هستند، باور قلبی نیز مربوط به قلب است، اینکه من یک مطلبی را بپذیریم و یا رد کنم؛ این نیز مربوط می‌شود به حالات قلبی انسان.

قسمت دوم: بین مدعا

موافقت التزامیه با چیزی یک امر اختیاری نیست. ایشان مخصوصا در مقدمه دوم و سوم فرمود حالات قلبی انسان به طور قهری به دنبال آن مبادی تحقق پیدا می‌کند. یعنی اراده در آنها نقشی ندارد و التزام و تسلیم قلبی نیز یکی از حالات قلبی انسان است. پس التزام قلبی تابع اراده و اختیار انسان نیست، اراده انسان نقشی در آن ندارد اگر مقدمات و مبادی آن حاصل شود خود به خود موافقت التزامه تحقق پیدا می‌کند اگر آن مقدمات حاصل نشود مقدمات التزامیه تحقق پیدا نمی‌کند. بالاخره التزام و آن حالت پذیرش

قلبی نسبت به احکام شرعی، نسبت به وجوب نماز جمعه، حرمت نماز جمعه و همه تکالیف شرعی، اساساً به اختیار انسان نیست، تابع اراده انسان نیست بلکه به دنبال مبادی و اسباب خاص خودش در نفس انسان حاصل می‌شود و عامل دیگری در آن دخالت ندارد. اینطور نیست که من اراده کنم که التزام قلبی داشته باشم یا نداشته باشم، آن مبادی اگر پیدا شد، خود به خود حاصل می‌شود. نتیجه این سخن این است که تعلق وجوب به موافقت التزامیه ممکن نیست. زیرا تعلق وجوب به امور غیر اختیاری محال است. اساساً وجوب و حرمت به چیزی تعلق می‌گیرد که مقدور انسان باشد یعنی انسان بتواند با اختیار و اراده آن را انجام دهد یا ترک کند. هر چیزی که در دایره اختیار انسان قرار بگیرد می‌تواند متعلق امر یا نهی باشد. اما اگر چیزی مقدور انسان نبود و از اختیار انسان خارج بود، دیگر معنا ندارد که انسان را امر به آن کنند یا از آن منع کنند. هیچ مولایی این کار را نمی‌تواند بکند، خدا نیز این کار را نمی‌تواند انجام دهد، خدا نمی‌تواند به انسان بگوید این کار را حتماً انجام بده در حالی که اختیارش به دست انسان نیست یا بگوید این کار را حتماً ترک کن در حالیکه آن کار اساساً تحت اختیار انسان نیست.

پس به نظر ایشان از آنجا که موافقت التزامیه امری است تابع مبادی و اسباب خودش و اراده و اختیار انسان در آن هیچ نقشی ندارد نمی‌تواند متعلق وجوب قرار بگیرد. و لذا وجوب موافقت التزامیه ممکن نیست. وقتی ممکن نیست دیگر معنا ندارد بگردیم که آیا در شرع دلیلی بر آن داریم یا نداریم؛ اصلاً ممکن نیست که شارع این را واجب کند. چیزی که ممکن نیست شارع آن را واجب کند دیگر معنا ندارد در آیات و روایات دنبال دلیل بگردیم و ببینیم شارع آن را واجب کرده است یا نکرده.

ایشان می‌فرماید امور تشریحیه مثل امور تکوینیه هستند. مثلاً در مورد آتش، یقینی است که آتش حار است «النار حارة» حال آیا شما می‌توانید با اراده و اختیار در نفس خودتان التزام پیدا کنید که آتش سرد است؟ اصلاً قلب شما این توانایی را دارد که به سردی آتش باور پیدا کند (منظور باور قلبی است)؟ شما این توان را دارید که در قلب و نفستان التزام پیدا کنید، تسلیم قلبی، باور قلبی پیدا کنید به اینکه آتش سرد است، اصلاً این شدنی است؟

امام خمینی می‌فرماید وقتی در امور تکوینی شما به چیزی یقین دارید نمی‌توانید التزام به ضدش را در قلبتان ایجاد کنید در احکام شرعی نیز همینطور است، در امور اعتقادی نیز همینطور است. وقتی شما یقین به حرمت نماز جمعه دارید اصلاً توان دارید که التزام قلبی به وجوب نماز جمعه پیدا کنید؟ این مثل همان التزام قلبی به سردی آتش است در حالیکه یقین به گرمی آن دارید. اصلاً این شدنی نیست زیرا التزام و موافقت قلبی ربطی به اراده و اختیار انسان ندارد؛ هر کدام یک مبادی دارد که اگر آن مبادی تحقق پیدا کرد این نیز حاصل می‌شود. این نیز قسمت دوم فرمایش ایشان

قسمت سوم: پاسخ به بعضی از اشکالات

در این قسمت ایشان به چند اشکال پاسخ می‌دهد.

اشکال اول و پاسخ آن

اگر امور قلبی، التزام قلبی، باور قلبی، خارج از اختیار انسان است و اراده در آن دخیل نیست پس چطور کفار با اینکه یقین داشتند به نبوت پیامبر و قلباً می‌دانستند که او پیامبر خداست اما در عین حال او را انکار کردند. خداوند می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»؛ اینها یقین داشتند به نبوت و صدق پیامبر، باور قلبی داشتند که او راست می‌گوید و پیامبر خدا ولی «جحدوا بها» او را انکار می‌کردند.

پس معلوم می‌شود ممکن است که انسان به چیزی باور داشته باشد ولی در باطن التزام قلبی نداشته باشد. شما که می‌گویید یقین و باور قلبی تابع اراده و اختیار نیست با این مسئله کفار چه می‌کنید؟ کفار قلباً یقین داشتند که محمد(ص) پیامبر خداست اما در عین حال نبوت او را انکار می‌کردند.

ایشان به این اشکال پاسخ می‌دهد که این «جحدوا بها» که در آیه قرآن آمده است، منظور «جحدوا بها قلباً» نیست بلکه منظور «جحدوا بها ظاهراً» است، انکار ظاهری می‌کردند، انکار لسانی می‌کردند و الا قلباً باور داشتند صدق پیامبر را می‌دانستند که او از طرف خدا مأمور شده است، این التزام قلبی در آنها بود، اما زبانا و ظاهراً انکار می‌کردند بر خلاف آن التزام قلبی. این اشکال در صورتی وارد بود و نقض محسوب می‌شد که جحدوا بها به معنای انکار قلبی باشد ولی حال که معلوم شد که کفار انکار لسانی و ظاهری داشتند این نمی‌تواند نقض بر آن سخن ما باشد.

پس ایشان تا اینجا اثبات کردند که امکان تعلق وجوب و امر به موافقت التزامیه وجود ندارد. ثبوتاً ممکن نیست موافقت التزامیه متعلق امر خداوند یا حکم عقل قرار بگیرد. گفتیم فرقی نمی‌کند، این در کلام ایشان نیست ولی به طور کلی می‌گویند امکان تعلق وجوب به موافقت التزامیه نیست.

بحث جلسه آینده

سپس ایشان می‌فرماید با این بیانی که ما داشتیم ضعف کلام سید فشارکی نیز آشکار می‌شود که در حقیقت این یک اشکال دیگر به این میناست. یک اشکال نقض به عمل کفار است که شما می‌گویید این تابع اراده نیست پس چطور کفار با اراده بر خلاف آن یقین قلبی عمل می‌کردند؟ دوم مطلبی است که سید فشارکی گفته است که ایشان می‌گویند با توجه به این توضیحاتی که ما دادیم آن ضعف سخن سید فشارکی آشکار می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»